

تلاقی نمادها و مفاهیم دریدایی در رمان هرگز رهایم مکن

زهرآزاعی راوری* (گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران)

چکیده

هرگز رهایم مکن (۲۰۰۵) رمانی از نویسنده انگلیسی-ژاپنی، کازو ایشی گورو، است. رمان‌های ایشی گورو از نظر ساختار، طرح و مضامین با یکدیگر متفاوت‌اند. هرگز رهایم مکن یکی از رمان‌های معروف علمی تخیلی اوست که محور اصلی آن، نقد هنجارهای اجتماعی جامعه است. این رمان که از نگاه یکی از شخصیت‌ها به نام «کتی» روایت می‌شود، به زندگی دانش‌آموزان مدرسه شبانه‌روزی «هیلشم» می‌پردازد. کتی دختری ستم‌دیده است که سال‌های زیادی را زیر چتر قوانین ناعادلانه مدرسه سپری کرده است. پژوهش حاضر در پی بررسی این رمان از دیدگاه ساختارشنکی است. مسأله قابل توجه در این مقاله، اشاره به مفاهیم ساختارشنکانه بر اساس نظریه دریدا، فیلسوف فرانسوی و بنیان‌گذار استراتژی ساختارشنکی، است. اگرچه رمان‌های ایشی گورو از جنبه‌های بی‌شماری مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، اما موارد بسیار کمی وجود دارد که در آنها به بررسی مفاهیم و مضامین پساساختارگرایی موجود در آثار ایشی گورو پرداخته شده است. از این رو، در تحقیق حاضر سعی شده سه مفهوم ساختارشنکی یعنی «رابطه دلخواهی بین دال و مدلول»، «تقابل‌های دوگانه» و «مرکز زدایی» در رمان هرگز رهایم مکن بررسی شود. مقاله پیش رو با به کارگیری نظریه ساختارشنکی دریدا به این موضوع می‌پردازد که چگونه با استفاده از مفاهیم یادشده، این رمان نمادهای پیچیده‌ای را به مخاطب معرفی می‌کند که خود آنها ارائه‌دهنده لایه‌های مختلف معنایی و گاه ضدونقیضی هستند. در نهایت، این مطالعه نشان داد که معانی متفاوت و متضاد این نمادها از طریق رابطه دلخواهی بین دال (نشانگر) و مدلول، تقابل‌های دوگانه و مرکز زدایی ساخته می‌شوند.

* نویسنده مسئول zahrakhozaei@uk.ac.ir

کلیدواژه‌ها: نماد، ساختارشکنی، رابطه دلخواهی بین دال و مدلول، تقابل‌های دوگانه، مرکز زدایی

۱. مقدمه

در ادبیات، نماد، شیء عینی است که بر اندیشه‌های انتزاعی دلالت دارد که خود اشاره بر معانی مختلف دارد. این معانی ممکن است در بردارنده مفاهیم و یا ارزش‌های اخلاقی، مذهبی، یا فلسفی باشد. آبرامز^۱ ادعا می‌کند که اصطلاح «نماد» فقط برای کلمه یا عبارتی کاربرد دارد که نشان‌دهنده شیء یا رویدادی است که به‌نوبه خود چیزی را دلالت می‌کند یا مرجع دیگری فراتر از خودش دارد (آبرامز، ۲۰۱۴، ص. ۳۱۱). محققان حوزه‌های مختلف مانند نورثروپ فرای^۲ و کلود لوی استراوس^۳ متخصصین حوزه مردم‌شناسی، کارل گوستاو یونگ^۴، روانشناس و اسطوره‌شناس آلمانی، تعاریف متفاوتی از نماد را ارائه می‌دهند. گورین، لیبر و ویلسون^۵ (۲۰۱۰) در مورد شباهت روانشناسی و اسطوره‌شناسی این‌گونه می‌گویند که:

هر آنچه روانکاوی تلاش دارد در مورد شخصیت فردی اشخاص فاش سازد، بررسی اساطیر در مورد ذهن و شخصیت مردم آن را آشکار می‌کند و همان‌طور که رؤیاهای منعکس‌کننده امیال اضطراب‌ناخودآگاه افراد هستند، اسطوره‌ها نیز تجسم نمادین امیدها، ارزش‌ها و ترس‌ها و آرمان‌های یک قوم هستند (ویلسون، ۲۰۱۰، ص. ۱۸۳).

در مقاله دوم کتاب *آنتانومی نقد*، تحت عنوان «نقد اخلاقی: نظریه نمادها» مفهوم نماد این‌گونه تعریف شده است که: هر واحد ساختار ادبی که می‌تواند برای توجه انتقادی به‌صورت مجزا بررسی شود را نماد می‌گویند (فرای، ۲۰۰۰، ص. ۵۶).

-
1. Abrams
 2. Northrop Frye
 3. Claude Levi Strauss
 4. Carl Gustav Jung
 5. Guerin, Labor, & Wilson

چنین تعریف گسترده‌ای به فرای کمک می‌کند تا مراحل مختلف (زمینه‌های ادبی) را با استفاده از نمادها مشخص سازد و نوع مناسب هر نماد را با هر مرحله مرتبط سازد و از این طریق، هر مرحله را در بالاترین سطح از عمومیت تعریف کند. دنهام^۱ اذعان می‌دارد که نماد علامتی است که حاصل مرحله توصیف است برای مثال «بن‌مایه^۲»، در مرحله تحت‌اللفظی^۳، به صورت تصویر در مرحله رسمی^۴، به صورت الگوی باستانی یا اولیه^۵ در سطح اسطوره‌ای و به صورت وحدت وجود^۶ در مرحله عرفانی^۷ (دنهام، ۱۹۷۵).

لوی استراوس متأثر از زبانشناسی ادعا می‌کند که زبان در فهم فرهنگ و جامعه نقش دارد. او چنین استدلال می‌کند که فرهنگ به عنوان یک الگو، بسیار به زبان شبیه است. این در حالی است که زبان مجموعه‌ای از کلمات و فرهنگ مجموعه‌ای از نمادهای مختلف است. لوی استراوس معتقد است فرهنگ شامل قوانین پنهانی است که به زبان معنی می‌دهد. به گفته او، فهم این امر از طریق مفهوم تقابل‌های دوگانه امکان‌پذیر است. او بر این باور است که سیستم اندیشه همه انسان‌ها مبتنی بر تقابل‌های دوگانه است. این تقابل‌های دوگانه الگوهای جهانی هستند که اندیشه انسان را تشکیل می‌دهند. او عقیده داشت در همه فرهنگ‌ها مردم از طریق «تقابل» مفاهیم را درک می‌کنند. به عبارت دیگر، صبح وقتی به شب می‌اندیشیم، برای ما معنی دارد (کامینز^۸، ۲۰۱۹).

برای یونگ، الگوهای اصلی به صورت نماد عمل می‌کنند. روانشناسی یونگی بر «ناخودآگاه جمعی»^۹ و «باستانی» تأکید دارد. یونگ اصطلاح ناخودآگاه جمعی را

-
1. Denham
 2. motif
 3. literal
 4. formal
 5. archetype
 6. monad
 7. anagogic
 8. Cummins
 9. collective unconscious

به‌عنوان «میراث روانی مشترک همه اعضای خانواده انسانی تعریف می‌کند» (گورین، لیبر و ویلسون، ۲۰۱۰، ص. ۲۰۲).

الگوهای باستانی تحت عنوان «نقوش یا مضامین مشابه، ممکن است در میان بسیاری از اساطیر مختلف یافت شوند. گاهی وجود و تکرار بعضی تصاویر در اسطوره‌های مردمانی که کاملاً از نظر زمان و مکان از یکدیگر جدا هستند منجر به این تفکر می‌شود که آنها تمایل دارند معنای مشترکی داشته باشند یا به عبارت دقیق‌تر، تمایل دارند واکنش روانشناسی قابل مقایسه و عملکردهای فرهنگی مشابه را استخراج کنند. به این نقش‌ها یا تصاویر «کهن‌الگو» گفته می‌شود» (گورین، لیبر و ویلسون، ۲۰۱۰، ص. ۱۵۷). کهن‌الگوهای یونگ مربوط به ناخودآگاه جمعی وی است که در بین تمام علوم انسانی رایج است. ناخودآگاه جمعی شامل کهن‌الگوهایی است که انسان از اجداد خود به ارث برده است. نمونه‌های کهن‌الگوهای یونگ عبارت‌اند از: «قهرمان»، «شخصیت»، «آنیما»، «آنیموس»، «پیرمرد خردمند»، «دوشیزه» و «سایه». این مطالعه با استفاده از نظریه ساختارشکنی دریدا به بررسی این سؤال می‌پردازد که: چگونه با استفاده از مفاهیم ساختارشکنی، رمان هرگز رهایم مکن^۱ نمادهای پیچیده‌ای را به مخاطب معرفی می‌کند که خود ارائه‌دهنده لایه‌های مختلف معنایی و گاهی ضدونقیضی هستند؟

۲. چهارچوب نظری پژوهش

ساختارشکنی^۲ چیست؟

نظریه‌های ژاک دریدا^۳، رولان بارت^۴، جولیا کریستوا^۵، ژاک لاکان^۶ و میشل فوکو^۷ بر شکل‌گیری نظریه پساساختارگرا تأثیر زیادی گذاشتند، اگرچه امروزه اصطلاحات

-
1. Never Let Me Go
 2. deconstruction
 3. Jacques Derrida
 4. Roland Barthes
 5. Julia Kristeva
 6. Jacques Lacan
 7. Michel Foucault

«ساختارگرایی» و «ساختارشکنی» به جای یکدیگر استفاده می‌شوند. ساختارشکنی رویکردی نوآورانه است که توسط ژاک دریدا با هدف نقض روش‌ها و ایده‌های سنتی مرتبط با زبان و تفسیر متنی ارائه شده است. این نظریه همچنین تاریخ متافیزیک غربی را از زمان افلاطون تا عصر حاضر زیر سؤال می‌برد.

اصطلاح ساختارشکنی به طُرق مختلف مفهوم‌سازی شده است. بسیاری از تعاریف توسط منتقدین مختلف به شدت مورد تردید و استدلال قرار گرفته‌اند. یکی از این منتقدان، نیکلاس رویل^۱ است. رویل در کتابش، *ساختارشکنی، راهنمای کاربری*^۲ (۲۰۰۰) تعریف لغت‌نامه^۳ چمبرز^۳ از لغت ساختارشکنی را مورد نقد قرار می‌دهد. لغت‌نامه^۴ چمبرز کلمه را به صورت زیر تعریف می‌کند:

ساختارشکنی (اسم) روشی برای تحلیل انتقادی متون استعماری کاربردی که توانایی زبان را برای نمایش مناسب واقعیت مورد سؤال قرار می‌دهد. هیچ متنی نمی‌تواند معنای ثابت و پایداری داشته باشد و خوانندگان باید هنگام نزدیک شدن به یک متن، همه فرضیات فلسفی و غیره را از بین ببرند (رویل، ۲۰۰۰، ص. ۱).

در ادامه رویل می‌گوید: لغت‌نامه^۵ چمبرز ساختارشکنی را «روش»^۴ می‌داند؛ اما رویل آن را به صورت «استراتژی»^۵ تعریف می‌کند. چمبرز، ساختارشکنی را به مفهومی کاربردی توصیف می‌کند، درحالی‌که رویل معتقد است که ساختارشکنی «تجزیه و تحلیل» است. چمبرز می‌گوید که ساختارشکنی مربوط به متون ادبی است، درحالی‌که رویل بیشتر آن را با فلسفه، نظریه‌های ادبی و معماری مرتبط می‌کند. رویل تعاریف دریدا از کلمه^۶ ساختارشکنی را به شرح زیر بیان می‌کند:

ساختارشکنی نه نظریه است و نه یک فلسفه. نه مکتب است و نه روش. ساختارشکنی حتی گفتمان هم نیست. نه عمل است نه تمرین. این چیزی است که اتفاق می‌افتد، هر آنچه امروز در بستر فضایی که جامعه، سیاست، اقتصاد و غیره

-
1. Nicholas Royle
 2. *Deconstruction: A User's Guide*
 3. *Chambers Dictionary*
 4. method
 5. strategy

خوانده می‌شود، اتفاق می‌افتد را ساختارشکنی می‌گویند. من این را می‌گویم نه تنها به این دلیل که فکر می‌کنم صحیح است بلکه به این دلیل که می‌توانستم اگر زمان داشتیم آن را به نمایش بگذارم، باین حال می‌توانم یک نمونه از بیانیه‌ها را نیز ارائه کنم (رویل، ۲۰۰۰، ص. ۱۰).

بنابراین، چرا لیچ^۱ (۲۰۰۱) در کتاب *نورتون آنتولوژی نظریه و نقد*^۲ ساختارشکنی را تحت عنوان شیوه‌ای برای تحلیل، نوعی نقد، عمل خواندن یا روشی از نوشتن توصیف کرد؟ زیرا همه این کلمات نقل شده نقطه شروع خوانشی ساختارشکن است نه توضیحاتی برای آن.

دریدا در مقاله خود با عنوان *ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی*^۳ منتقد اعتماد اندیشه ساختارگرا و حقیقت و معنایی که معرفی می‌کند، می‌شود. دریدا در این مقاله به نقد ایده‌ها و روش‌های سنتی می‌پردازد که بر معنای یکپارچه تأکید می‌کنند. وی تمام گفتمان‌های متکی بر «مرکز» (اعم از «حقیقت»، «حضور»، «ذات» یا «مدلول») را زیر سؤال می‌برد و نیاز به «مرکز زدایی»^۴ اندیشه‌ها را برجسته می‌کند (دریدا، ۲۰۰۲، ص. ۱۱).

همچنین، اگرچه، بین پسا ساختارگرایی و ساختارگرایی اختلافاتی وجود دارد، برخی از نظریه‌های پسا ساختاری از ساختارگرایی نشئت گرفته‌اند. در حقیقت، برخی استدلال می‌کنند که پسا ساختارگرایی فرم توسعه یافته ساختارگرایی است، درحالی‌که برخی به اختلافات خود اعتقاد دارند. نهضت پساساختارگرایی و به‌ویژه ساختارشکنی ریشه در اندیشه‌های فردیناند دوسوسور^۵، زبان‌شناس سوئیسی، دارد. از آنجاکه درک مفهوم ساختارشکنی مستلزم این است که خوانندگان از ساختارگرایی آگاهی داشته باشند، تاریخچه مختصر ساختارگرایی و مفاهیم آن به شرح آمده است.

1. Vincent B. Leitch

2. *The Norton Anthology of Theory and Criticism*

3. *Structure, Sign and Play in the Discourse of Human Sciences*

4. decenterism

5. Ferdinand de Saussure

در اوایل قرن بیستم، فردیناند دوسوسور از اولین کسانی بود که در مورد اعتبار مطلق فلسفه تردید کرد. اصالت کار سوسور در مشاهده نشانه‌ها در زبان و همچنین یادآوری زبان در زمانی خاص (هم‌زمانی)، در سیر تکاملی و تمرکز بر نقش قراردادی آن نهفته است. سوسور استدلال می‌کند که گویندگان یک زبان خاص به‌طور ناخودآگاه توافق کرده‌اند یک تصویر مشخص و معمولی^۱ را برای یک مفهوم مشخص انتخاب کنند. او چنین استدلال می‌کند که نشانه زبانی هم دلخواهی^۲ و هم معمولی است. وی با در نظر گرفتن زبان به‌صورت سیستمی از نشانه‌های معمولی، همچنین توضیح می‌دهد که نشانه زبانی از دو بخش تشکیل شده است: «دال^۳» و «مدلول^۴» که مانند دو روی سکه از یکدیگر جدا نیستند. او معتقد است که لزوماً بین دال و مدلول رابطه خاصی وجود ندارد و اگر هم رابطه‌ای باشد، می‌تواند «معمولی و دلخواهی» باشد. دال یا نشانگر را می‌توان از طریق رابطه و تفاوت آن با دیگر نشانگرها شناخت. باید بدانیم که این امر برای مدلول یا نشانه نیز صادق است. علاوه بر این، نمی‌توان هیچ تمایزی بین این دو قائل شد. اگر می‌خواهید نشانه (مدلول) یک نشانگر (دال) را بدانید، می‌توانید آن را در فرهنگ لغت جستجو کنید؛ اما همه آنچه را پیدا خواهید کرد، نشانگرهای (دال) بیشتری هستند که معانی آنها را می‌توانید دوباره در همان فرهنگ لغت جستجو کنید. تری ایگلتون^۵ اذعان می‌دارد که «نشانگرها به نشانه‌های مختلفی و یا بلعکس تبدیل می‌شوند. شما هرگز به یک نشانه نهایی که خودش نشانگر باشد نمی‌رسید، زیرا معنی، فوراً، در نشانه ظاهر نمی‌شود» (ایگلتون، ۲۰۰۸، ص. ۱۱۱). بعضی اوقات برای دو نشانه، فقط یک نشانگر وجود دارد. برای مثال نشانگر «بهار»^۶ هم به معنای «چشمه»^۷ و هم به معنای «فتر»^۸ است.

1. conventional
2. arbitrary
3. signifier
4. signified
5. Terry Eagleton
6. spring
7. fountain
8. coil

گاهی اوقات درحالی که معنی نشانه‌ای را در فرهنگ لغت جستجو می‌کنیم، چندین معنی برای آن پیدا می‌کنیم یا حتّی گاهی چندین نشانه را برای یک نشانگر می‌یابیم. هر کدام از این نشانه‌ها، خود به نشانگرهایی با چندین نشانه تبدیل می‌شوند.

علاوه بر این، سلدن^۱ در کتاب *راهنمای نظریه ادبی معاصر*^۲ سخنان سوسور در کتاب *دوره زبانشناسی عمومی*^۳ را این چنین بازگو می‌کند: «زبان سیستمی است که مبتنی بر تفاوت‌ها است». او معتقد است که هیچ رابطه طبیعی بین کلمات (نشانه‌ها) و اشیا وجود ندارد. ما معنی کلمه «گربه» را می‌فهمیم زیرا نه «موش صحرائی» است و نه «کلاه» و حتّی نه به این دلیل که با خانواده گربه در ارتباط است (سلدن، ۱۹۹۳، ص. ۱۴۳). در صورت نفی حضور، تفسیر مبتنی بر تفاوت است؛ یعنی هیچ متنی نمی‌تواند یک معنی داشته باشد و هرگز نمی‌توان معنای مطلق متن را بیان کرد. علاوه بر این، همان‌طور که کریستوفر نورریس^۴ (۲۰۰۲، ص. ۳۳) ادعا می‌کند «متون دریدا مانند هیچ چیز دیگری در فلسفه مدرن نیستند و این در واقع نشان‌دهنده نوعی چالش در مقابل کل سنت و درک خود از این رشته است».

همان‌طور که چارلز ای. برسler^۵ در کتاب *خود نقد ادبی: مقدمه‌ای بر تئوری و عمل*^۶ ادعا می‌کند «معنی در زبان با تفاوت بین نشانه‌های زبان مشخص می‌شود» (برسler، ۲۰۰۷، ص. ۷۴)، ما معانی کلمات را نه به دلیل شباهت آنها بلکه به دلیل اختلافات موجود بین آنها می‌فهمیم. دریدا از حکم سوسور حمایت می‌کند و متذکر می‌شود که معنای نشانگرها را می‌توان در رابطه با سایر نشانگرها یا با اختلاف از آنها تعریف کرد. دریدا در کتاب *زبانشناسی عمومی*^۷ با انتقاد از فردیناند دوسوسور نظریه‌های خود را در مورد ساختار شکنی تدوین کرد. برخلاف سوسور، او اعتقاد داشت همچون نشانگر، فهمیدن نشانه نیازمند تحلیل روابط و اختلافات آن با دیگر

1. Selden

2. *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*

3. *Course in General Linguistics*

4. Christopher Norris

5. Charles E. Bressler

6. *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*

7. *General Linguistics*

نشانه‌ها است. دریدا همچنین ادعا می‌کند که به علت دلخواهی و معمولی بودن روابط بین نشانگر و نشانه، نشانه نمی‌تواند معنای همیشگی برای نشانگر ایجاد کند؛ زیرا رابطه بین نشانگر و نشانه مانند دو طرف یک صفحه نیست. آنها به راحتی می‌توانند درجایی که زمینه موجود باشد، از یکدیگر جدا شوند. ازاین‌رو، نشانه می‌تواند به‌عنوان نشانگر عمل کند.

پروژه بعدی ساختارشکنی بسط مفهوم «différance»^۱ (تفاوت) خواهد بود. ساختارشکنی این ایده را در مقابل متافیزیک حضور و به‌منظور تجزیه ساختارشکنانه حاکمیت عقل^۲ ارائه می‌دهد. اصطلاح «différance» از تغییر در هجا استفاده می‌کند؛ (دریدا یک هجا به این کلمه اضافه کرده است) اما نه در تلفظ برای نشان دادن تفاوت که منظور از آن تفاوت در نوشتن و معنی است. با ابداع این کلمه، ساختارشکنی مدعی می‌شود که معنی، همیشه ناپایدار است. کلمه فرانسوی «différance» نوعی جناس در خود دارد. این جناس ناشی از دو معنای متفاوت این کلمه در زبان فرانسوی است. اول به معنای به «تعویق انداختن» و بعد به معنای «تفاوت بودن» است؛ بنابراین کلمه ایجادشده «différance» هم‌زمان به دو معنی تفاوت و تغییر نشانه‌ها اشاره دارد. به اعتقاد ژاک دریدا «différance» به این واقعیت اشاره دارد که کلمه‌ها و نشانه‌ها هرگز نمی‌توانند بگویند منظور آنها چیست. دریدا با ایجاد چنین کلمه‌ای رابطه ناپایدار بین نشانگر و نشانه را نشان داد. به گفته او معنای هر نشانه، نه تنها ناشی از تفاوت است بلکه به معنای تغییر معنایی نیز هست. برای مثال، درحالی‌که ما معنای موفقیت را در یک فرهنگ لغت جست‌وجو می‌کنیم معانی متعددی مثل کامیابی را برای این نشانگر (دال) پیدا می‌کنیم، اما همه این نشانه‌ها خوب به نشانگری با چندین نشانه مختلف تغییر می‌کنند و ما هرگز یک نشانه منحصر به فرد برای یک نشانگر پیدا نمی‌کنیم؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نشانه‌گذاری به‌طور مداوم در حال تغییر است. ازاین‌رو، هیچ معنی در زبان وجود

۱. به معنای تفاوت در زبان فرانسه.

ندارد. علاوه بر این، دریدا می‌خواست نشان دهد که هیچ رابطه مثبتی بین معنا و کلمه وجود ندارد و معنا به این دلیل که دائماً در حال تغییر است هرگز به‌طور کامل وجود ندارد. تغییر معنا نشان می‌دهد که متن نمی‌تواند معنای منحصر به فردی داشته باشد، بنابراین متن مرکزیت معنایی ندارد.

دریدا (۲۰۰۲، ص. ۷۵) ادعا می‌کند که متافیزیک غربی به دنبال «نشانه شهودی»^۱ یعنی «یک مرجع خارجی» است که می‌تواند مفهوم یا فلسفه را بنا کند. برخلاف سایر نشانه‌ها، نشانه شهودی بدون آنکه با سایر نشانه‌ها مقایسه شود، قابل درک است. به عبارت دیگر، معنی آن از خودش سرچشمه می‌گیرد. این نشان‌های شهودی «مرکز»^۲ معنا را ایجاد می‌کنند. این مرکز معنی را نمی‌توان ساختاری تجزیه و تحلیل کرد که اگر این چنین بود جایگاه خود را به عنوان مرکز از دست می‌داد.

به گفته دریدا، متافیزیک غربی اصطلاحاتی را ایجاد کرده است که همانند «مراکز» عمل می‌کنند، به عنوان مثال «دلیل»، «مبدأ»، «حقیقت»، «بشریت» و ... هر یک از آنها تحت عنوان مفهومی، خود منشأ عمل می‌کنند تا بتوانند به عنوان نشانه شهودی به کار بروند. از نظر دریدا، عملکرد مرکز فقط برای جهت‌گیری، تعادل و سازمان‌دهی ساختار نیست بلکه مهم‌تر از همه این‌ها، دستیابی به این اطمینان است که اصل سازمان‌دهی ساختار، آنچه را که ما ممکن است بازی ساختار بنامیم، محدود کند (دریدا، ۲۰۰۲، ص. ۳۵۲). او معتقد است که ساختارگراها برای تعریف همه ساختارها به دنبال یک مرکز می‌گردند. «این مرکز ساختار را اداره می‌کند، اما خود در معرض تجزیه و تحلیل ساختاری نیست» (سلدن، ۱۹۳، ص. ۱۴۴). او نشان می‌دهد که کل تاریخچه مفهوم ساختار را می‌توان تحت عنوان عملکردی در یک سیستم یا ساختار متافیزیک مشاهده کرد. آنچه در همه این مفاهیم مشترک است، وجود این تصور است که ساختارها در اطراف یک مرکز ساماندهی شده‌اند. دریدا در «ساختار، علامت‌گذاری و بازی در گفتمان علوم انسانی»^۳، اصطلاح «مرکز» را به عنوان

1. transcendental signified

2. center

3. *Structure, Sign and Play in the Discourse of Human Sciences*

تضمین‌کننده «حضور»^۱ تعریف می‌کند. او در آنجا ادعا کرد که هرگز یک چیز اولیه وجود ندارد، همیشه چیزی که پیش از آن بوده است [مرکز] و از آنجا که یک مرکز اولیه وجود دارد، بنابراین هیچ مرکز واقعی وجود ندارد. وی علاوه بر این، توضیح می‌دهد که «این مرکز در مرکزیت کل است؛ و با این حال، از آنجا که این مرکز متعلق به کل نیست، مرکز خود را در جای دیگری دارد» (دریدا، ۲۰۰۲، ص. ۳۵۲). دریدا همچنین می‌گوید: «باید به کل تاریخ مفهوم ساختار... به صورت یک سری از جایگزینی‌های مرکز برای مرکز نگاه شود» (ص. ۳۵۲) بنابراین بدون داشتن مرکزی ثابت و هیچ باور استنادی از مبدأ، معنا دیگر نمی‌تواند مفهومی استنادی و جهانی تلقی شود. به گفته دریدا، مردم معمولاً ساختار را از دیدگاه مرکز تجزیه و تحلیل می‌کنند زیرا مرکز «حضور را تضمین می‌کند» (سلدن، ۱۹۹۳، ص. ۱۱۴). هدف دریدا برعکس کردن این مرکز بود. در اصطلاح دریدا، «حاکمیت عقل»، تمایل به مرکز، با تمایل به دسترسی فوری به معنا همراه است. این امر توضیح می‌دهد که چرا متافیزیک مبتنی بر امتیاز حضور در غیاب است. کالر^۲ (۱۹۹۸، ص. ۸۸) می‌گوید: «ساختار شکنی تضاد سلسله‌مراتبی ترتیب علت را نقض می‌کند^۳ تمایز علت و معلولی باعث می‌شود که علت، از نظر منطقی و زمانی منشأ و اصل باشد. معلول فرعی و وابسته به علت است».

دریدا معتقد است که متافیزیک غربی مبتنی بر سیستمی از «تقابل‌های دوگانه» است که در آن یک اصطلاح بر دیگری برتری دارد. برای مثال، گفتار در مقابل نوشتار، حضور در مقابل غیاب. به گفته وی، در مثال‌های یادشده، اصطلاح اول به طور معمول به عنوان چیزی اصیل، خالص و برتر تلقی می‌شود در حالی که اصطلاح دوم به صورت چیزی ثانویه و مشتق تلقی می‌شود. او معتقد است تقابل‌های دوگانه باید ساختار شکنی^۴ شوند. ساختار شکنی تلاش می‌کند تا تقابل‌های دوگانه را نقض کند.

1. the presence.

2. Culler

3. the deconstruction reverses the hierarchical opposition of the cause scheme.

4. binary opposition

5. be deconstructed.

دریدا پیشنهاد می‌کند که این تضادها باید رد شوند و اصطلاح سنتی که زیرمجموعه و ثانویه است باید برتری یابد؛ بنابراین او جایگاه تقابل‌های دوگانه را نقض کرد و معنی را از منظر جدیدی تفسیر کرد. با انجام این کار، وی نشان می‌دهد که همه معانی و عقاید معتبر و سنتی به‌ویژه آنهایی که مبتنی بر متافیزیک غربی هستند- می‌توانند از بین بروند.

هدف دریدا پاک کردن مرز بین تضادها است. برای این کار، او از اصطلاح «مکمل^۱» برای نشان دادن رابطه ناپایدار بین عناصر در تقابل‌های دوگانه مانند گفتار / نوشتار استفاده می‌کند. در فرانسوی، کلمه «supplement» به معنای «افزودن» و «جایگزین کردن» است. در همه تقابل‌های دوگانه، چنین مکمل‌هایی وجود دارد (برسler، ۲۰۰۷، ص. ۷۶).

تایسون^۲ (۲۰۰۶، ص ۲۵۸) نکات اصلی ساختارشکنی را این‌طور خلاصه می‌کند:

در ساختارشکنی، ۱- زبان پویا، مبهم و ناپایدار است و به‌طور مداوم معانی ممکن را منتشر می‌کند؛ ۲- موجودیت بدون مرکز، معنای پایدار و زمینه ثابتی ندارد؛ ۳- انسان‌ها میدان‌های نبرد تقسیم‌شده‌ای برای رقابت بر سر ایدئولوژی‌هایی هستند که تنها «هویت» آنها همان‌هایی است که ما اختراع می‌کنیم و آنها را باور می‌کنیم. در بخش زیر نقدی ساختارشکن بر یک رمان اعمال شده تا پژوهشگر بتواند ویژگی‌های ساختارشکنی یعنی: معنای ناپایدار (رابطه دلخواهی بین نشانگر و نشانه)، موجودیت بدون مرکز (نفسی مرکزگرایی / نفسی حاکمیت مرکز) و هویت‌های ابداع‌شده (تقابل‌های دوگانه) را در رمان هرگز رهایم مکن اعمال کند.

1. supplement

2. Tyson

۳. روش پژوهش

در این بخش ابتدا پیرنگ داستان رمان هرگز رهایم مکن (ایشی گورو^۱، ۲۰۰۵) ارائه شده است. سپس مفاهیم ساختارشکنی دریدا در این رمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیرنگ داستان

داستان در مورد دانش‌آموزان در یک مدرسه شبانه‌روزی در انگلیس به نام «هیلشام»^۲ است. روایتگر داستان، کتی دختری سی‌ویک‌ساله است که داستان زندگی خود و همکلاسی‌هایش را از سن ۱۳ سالگی به بعد بازگو می‌کند، آنها بعضی اوقات با یکدیگر دعوا می‌کنند و گاهی باهم دوست هستند. این داستان بر سه شخصیت اصلی متمرکز است: کتی، روت و تامی. تامی پسری نوجوان است که اعتمادبه‌نفس بسیار کمی دارد. در طول داستان، او اغلب توسط همکلاسی‌های خود از جمله روت مورد تمسخر قرار می‌گیرد و هیچ‌کس علاقه‌ای به بازی با او ندارد. این رفتارها، کتی را تشویق می‌کند تا او را از نظر عاطفی حمایت کند. در سن نوزده‌سالگی، دانش‌آموزان به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند و برای آشنایی با اهدای عضو و یادگیری حرفه پرستاری برای کمک به اهداکنندگان، به مکان‌های مختلف یادگیری اعزام می‌شوند. سه شخصیت اصلی در یک گروه قرار دارند و روت شروع به قرار گذاشتن با تامی می‌کند. روت و تامی به‌عنوان اهداکننده انتخاب می‌شوند و کتی به‌عنوان پرستار انتخاب می‌شود. روت پس از اهدای عضو می‌میرد و پس از آن، کتی رابطه عاشقانه‌ای را با تامی آغاز می‌کند. در زمان مدرسه، آنها شنیده‌اند که می‌توان اهدای عضو را به تعویق انداخت. آنها تصمیم می‌گیرند به مدت سه سال با یکدیگر زندگی کنند، بنابراین آنها به نزد خانم امیلی، که یکی از مسئولین هیلشام بود، رفتند تا درخواست تعویق کنند؛ اما فهمیدند که هیچ امکانی جهت تعویق و یا زنده ماندن برای اهداکنندگان وجود ندارد و آنها فقط به خاطر انسان‌ها است که وجود دارند.

1. Ishiguro

2. Hailsham

۴. یافته‌های پژوهش

رابطه دلخواهی بین نشانگر و نشانه (دال و مدلول)

در رمان هرگز رهایم مکن، هیلشم، یعنی همان مدرسه شبانه‌روزی که «کلون»‌ها در آن پرورش یافته‌اند، نشانگر اصلی است. نشانه‌ای که به این نشانگر نسبت داده شده مکانی برای آموزش است. از دیدگاه دریدا این نشانگر را می‌توان با سایر نشانه‌ها تفسیر کرد، مانند آزمایشگاه علمی (جایی که کلون‌ها ارزیابی، نگهداری و بررسی می‌شوند)، به صورت مکانی باارزش (جایی که کلون‌ها توسط خانم امیلی، سرپرست مدرسه تدریس می‌شوند) یا به عنوان مکانی عجیب و غریب یعنی (جایی که کلون‌ها را معاینه پزشکی می‌کنند و خانمی که به او مادام می‌گویند، نقاشی آن‌ها را به طور مرتب جمع‌آوری می‌کند). بر این اساس، معنای این نشانه با سایر نشانه‌های پیشنهادی متفاوت است و به طور مداوم تغییر می‌کند و با توجه به این تفاوت، نمی‌توان به وضوح گفت که آیا هیلشم نماد آموزش، آزمایشگاه یا یک مکان عجیب و غریب است.

مرکز زدایی

دریدا ایده مرکزگرایی را رد کرده و معنای یکپارچه متافیزیک غربی را نقد می‌کند. او استدلال می‌کند که ما می‌توانیم عناصر هر سلسله‌مراتبی را معکوس کنیم، «مرکز» مورد نظر را «تغییر» دهیم و سلسله‌مراتب جدیدی را ایجاد کنیم. این بدان معناست که هر مرکزی می‌تواند غیرمتمرکز باشد و این نفی مرکزگرایی در پایان به این دیدگاه منجر می‌شود که اصلاً مرکزی وجود ندارد.

در رمان هرگز رهایم مکن، این مرکز زدایی از طریق انسان‌ها یعنی همان مردم شهر آشکار می‌شود. این رمان زندگی کلون‌ها، اهداکنندگان عضو و مردم شهر، یعنی دریافت‌کنندگان عضو را به تصویر می‌کشد. در این رمان مردم شهر و زندگی آنها مرکز قرار داده شده است و هر آنچه در مقابل آنها قرار می‌گیرد به حاشیه رانده شده

1. clones
2. decenter

است. انسان‌ها در لایه‌ی رویی این رمان نمادی از تمدن، اخلاق‌گرایی، عقلانیت و یاری هستند و کلون‌های حاشیه‌ای برای طولانی‌تر کردن زندگی آنها ایجاد شده‌اند. بر اساس مفهوم مرکز زدایی دریدا، انسان در مرکز قرار ندارد. در حقیقت آنها می‌توانند نسبت به کلون‌ها وحشی، بدسیرت، فاسد و مخرب باشند.

تقابل‌های دوگانه

همان‌طور که قبلاً بیان شد اصطلاح «نماد» در ادبیات غالباً به شیء مشخصی اطلاق می‌شود که ایده‌های انتزاعی را نشان می‌دهد و معانی مختلفی را منعکس می‌کند. تجزیه و تحلیل متن، نشان می‌دهد که نمادها نقش مهمی در تقابل‌های دوگانه بازی می‌کنند. به گفته‌ی دریدا، متافیزیک غربی مبتنی بر سیستم تقابل‌های دوگانه است که در آن، یک اصطلاح همیشه بر دیگری برتری دارد. به تعبیر دریدا، این تقابل‌های دوگانه نباید متمرکز باشند. او معتقد بود که ما می‌توانیم عناصر تقابل‌های دوگانه را معکوس (واژگون) کنیم. در رمان هرگز رهایم مکن نمادهای دوطرفه بسیاری وجود دارد. به عبارت دیگر، کلماتی وجود دارد که نقش نمادهایی مانند معلم، نیمه‌گمشده، دریا، رنگ، قایق، خورشید، ساحل و دشت را بازی می‌کند. این نمادها نقش تقابل‌های دوگانه را بازی می‌کنند. اولگین نماد، معلم در رمان است. به‌طورکلی معلمان وظیفه‌ی تدریس، راهنمایی و تسهیل فرصت یادگیری برای رسیدن به نهایت دانش و انتقال و مراقبت از دانش جهانی و دانش مربوط به زمینه‌های خاص را بر عهده‌دارند. با این حال از دیدگاه ساختارشکن مسئولین هیلشم، مادران وحشتناکی هستند که کلون‌ها را به تاریکی و مرگ می‌کشانند، زیرا آنها را به‌عنوان اهداکننده‌ی عضو برای نجات جان انسان‌ها پرورش می‌دهند. در واقع، اهداکنندگان کسانی هستند که قربانی دیگران می‌شوند و باید برای نجات بشریت بمیرند. یکی دیگر از نمادها نیمه‌گمشده است که معانی متعددی دارد. روت یکی از شخصیت‌های اصلی داستان را می‌توان نیمه‌گمشده تامی، پسر دست‌وپاچلفتی مدرسه هیلشم، در نظر گرفت؛ اما نیمه‌گمشده واقعی تامی کتی، شخصیت اصلی داستان، است؛ زیرا تنها او است که در مدرسه شبانه‌روزی از تامی حمایت می‌کند. به‌طورکلی، جنگل نیز به‌عنوان نمادی از

زیبایی بکر و بهشت در نظر گرفته شده است. اگرچه دشت‌های اطراف مدرسه به‌عنوان مکانی مرموز و ناشناخته به دانش‌آموزان معرفی شده است. برای مثال کتی نقل می‌کند که:

داستان‌های وحشتناک زیادی دربارهٔ جنگل وجود داشت. سابقاً، مدتی قبل از اینکه ما به هیلشم بیایم پسری بعد از دعوا و مرافعه با دوستانش از هیلشم فرار کرد و دو روز بعد جسدش با دست‌وپاهایی خردشده در حالی به درختی بسته شده بود، در جنگل پیدا شد. شایعهٔ دیگری نیز می‌گفت که شبخ دختری در جنگل سرگردان است. او یکی از دانش‌آموزان مدرسهٔ هیلشم بود که روزی برای اینکه بفهمد آن بیرون چه شکلی است از حصار بالا رفته و فرار کرده بود (ایشی گورو (سمی)، ۱۳۹۴، ص. ۵۸). در آخرین قسمت رمان، سه شخصیت اصلی، کتی، تامی و روت، به ساحل می‌روند. دریا در کنار ساحل نماد آفرینش است. باین حال، دریا می‌تواند رمز و راز ایجاد کلون‌ها را به‌عنوان اهداکنندهٔ عضو نشان دهد. آرمان‌شهر مکان تخیلی است که در آن، همه چیز بی‌عیب و نقص است. آدیسه شیاه^۱ (۲۰۰۵) ادعا می‌کند: «در واقع، استعارهٔ فضای آرمان‌شهری خودمتناقض است، زیرا در تعریف زبانشناسی آرمان‌شهر هیچ مختصات مکانی ذکر نشده است؛ زیرا در هیچ کجا واقع نشده است» (آدیسه شیاه، ۲۰۰۵، ص. ۶). مسئولین مدرسه این تفکر را در ذهن بچه‌ها فرو کرده‌اند که مدرسهٔ هیلشم، آرمان‌شهری رؤیایی است و دانش‌آموزان مدرسه نیز از دیگران برتر هستند. برای مثال، خانم امیلی می‌گوید: «مقصود کلی به‌اندازهٔ کافی واضح است: همهٔ ما بسیار خاص هستیم، چون دانش‌آموزان مدرسهٔ هیلشم هستیم» (۵۸)؛ اما در حقیقت مدرسهٔ هیلشم کابوس‌آبادی^۲ برای همه دانش‌آموزان است، زیرا دانش‌آموزان (کلون‌ها) در اینجا پرورش‌یافته‌اند تا با اهدای اعضای حیاتی بدن خود به انسان‌ها، خود را قربانی کنند.

1. Adiseshiah

2. dystopia

۵. بحث و نتیجه‌گیری

ساختار شکنی ریشه در ساختارگرایی دارد و شاخه‌ای از آن محسوب می‌شود و چشم‌انداز کاملاً جدیدی را فراهم می‌آورد. هدف دریدا در پیشبرد مفاهیم ساختار شکنی، بی‌ارزش کردن اصطلاحات بی‌شماری است که به‌عنوان اصول محوری مانند «وجود»، «ذات»، «حقیقت»، «شکل»، «آغاز»، «پایان»، «هدف»، «حس آگاهی»، «بشر» و ... عمل می‌کنند. همه این‌ها، اصولی هستند که متافیزیک غربی از آنها تحت عنوان «مراکز^۱» معنا یاد می‌کند. برای انجام این کار او از تئوری‌های سوسور در مورد زبان یعنی رابطه ناپایدار و دلخواهی بین «نشانگر» و «نشانه» استفاده می‌کند و در نهایت حکم خود مبنی بر اینکه زبان سیستمی است که بر اساس تفاوت‌ها انجام می‌شود را به کار می‌گیرد. پاسخ خود او به برخی از اصطلاحات نشان داده شده در متافیزیک غربی مانند «مدلول شهودی^۲»، «تقابل‌های دوگانه^۳»، «حاکمیت عقل^۴» و... با ارائه اصطلاح «دیفرانس^۵» بود. دیفرانس سؤال «چه می‌شد اگر^۶» دریدا است. مثلاً چه می‌شد اگر هیچ مدلول شهودی وجود نداشت؟ با مطرح کردن این سؤال، ما می‌توانیم همه سلسله‌مراتب‌های موجود را رد کرده و موارد جدیدی را بسازیم.

دریدا همچنین مخالف دو نکته مهم در ساختارگرایی است که پایه‌های تفکری این رویکرد را تشکیل می‌دهند. جنبه اول مخالفت وی، ایده‌های سوسور است که در آن نشانگر و نشانه ملازم یکدیگر و مانند دو طرف یک ورق هستند. جنبه دیگر مخالفت دریدا، جایی است که سوسور ادعا می‌کند که هر نشانگر خاص به یک نشانه خاص اشاره دارد. دریدا به دلیل ارتباط دلخواهی بین نشانگر و نشانه، ادعا می‌کند که یک نشانگر خاص می‌تواند چندین نشانه داشته باشد. در نتیجه این مخالفت، متن می‌تواند دارای معنای متعددی باشد و در نتیجه، دستیابی به معنا سخت خواهد شد.

-
1. centers
 2. transcendental signified
 3. binary oppositions
 4. logocentrism
 5. différance
 6. what if question

علاوه بر این ساختارشکنی با تقابل‌های دوگانه در متن سروکار دارد. یکی از این تقابل‌ها به‌طور سنتی بر دیگری برتری دارد. این برتری در ساختارشکنی مرکزگریز یا غیرمتمرکز^۱ است و با مکمل جایگزین می‌شود. این عمل تقریباً باعث نقض^۲ تمام ارزش‌های انسان خواهد شد و همچنین همه مبانی فلسفه مبتنی بر متافیزیک مرکزگرا را تخریب می‌کند. در تقابل‌های دوگانه ساختارشکنی بخش برتر را غیرمتمرکز می‌کند و ضمن جلوگیری از ایجاد یک مرکز جدید، آن را با مکمل جایگزین می‌کند. سبک نوشتن ایشی گورو در رمان هرگز رهایم مکن بی‌نظیر، تمیز، دقیق و بسیار مؤثر است. از آنجاکه راوی این رمان دختری جوان است که خاطرات کودکی خود را با دوستانش به یاد می‌آورد، زبان در این رمان رسمی نیست و نویسنده گاه از جملاتی با ساختار دستوری نادرست، عامیانه یا اصطلاحات محاوره‌ای استفاده می‌کند. شخصیت‌پردازی، روایت و نمادگرایی عوامل کلیدی هستند که رمان هرگز رهایم مکن را به اثری ایده‌آل برای مخاطب تبدیل کرده است. این روایت به‌مرورزمان به عقب می‌رود تا جزئیات قابل توجهی از زندگی کلون‌ها را آشکار سازد. طرز برخورد و رفتار سرپرستان نسبت به کلون‌ها، رویدادهای آینده (اهدای عضو) را پیش‌بینی می‌کند. در این مقاله، قصد پژوهشگر روشن ساختن پیچیدگی نمادها در رمان هرگز رهایم مکن بود. این عمل از طریق بررسی مفاهیم ساختارشکن مانند «رابطه دلبخواهی بین نشانگر و نشانه»، «مرکز زدایی» و «تقابل‌های دوگانه» انجام شده است. نمادهای اصلی در این رمان نقش تقابل‌های دوگانه را بازی می‌کنند. سرپرستان، نیمه گمشده وجود، جنگل، دریا و هیلشم نمادهای اصلی این رمان هستند. هیلشم نشانگر اصلی با چندین نشانه است که با یکدیگر ارتباطی ندارند. این امر نشان‌دهنده رابطه ناپایدار بین نشانگر و نشانه است. مدرسه شبانه‌روزی به‌عنوان نشانگر، مکانی برای تحصیل، آزمایشگاه علمی و مکانی عجیب و غریب را برای دانش‌آموزان تداعی می‌کند. مرکز زدایی از طریق انسان‌ها یعنی همان مردم شهر آشکار می‌شود. این رمان زندگی

1. decentralized

2. reversing

کلون‌ها یعنی اهداکنندگان عضو و زندگی مردم شهر یعنی گیرندگان عضو را به تصویر می‌کشد. اول‌ازهمه بر روی مردم شهر و معنای زندگی آن‌ها تمرکز شده است و هرچه که در مقابل آنهاست کاملاً حاشیه‌ای و بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. در اینجا فرض بر این است که انسان‌ها نمادی از تمدن، اخلاق‌گرایی، عقلانیت و کمک در لایه رویی این رمان هستند و کلون‌های حاشیه تنها برای بقای آنها ایجاد شده‌اند. از دیدگاه دریدا بشر مرکزگریز است. در واقع، آنها می‌توانند نسبت به کلون‌ها وحشی، بدسیرت، فاسد و مخرب باشند. نمادهای اصلی در این رمان نقش تقابلی‌های دوگانه را بازی می‌کنند. نمادها بر اساس نظریه ساختارشکنی معانی متعددی داشتند. برای مثال مسئولین هیلشم که باید نقش معلمانی را داشته باشند که دانش‌آموزان را پرورش می‌دهند، مادران وحشتناکی هستند که کلون‌ها را به تاریکی و مرگ می‌کشانند. در حالی که خواننده حاضر است بپذیرد که روت نیمه گمشده‌ای برای تمامی است، واقعیت امر نشان می‌دهد که از همان ابتدا تا انتهای رمان کتی که از تمامی هم در کودکی به‌عنوان دانش‌آموز و هم در بزرگسالی حمایت می‌کند، نیمه گمشده واقعی او است. اگرچه جنگل به‌طورکلی مکانی باشکوه و بی‌نقص در نظر گرفته می‌شود، اما در این رمان این نماد مکانی مرموز، تاریک و خطرناک برای دانش‌آموزان هیلشم است. اگرچه دریا نماد آفرینش است اما بر اساس نظریه ساختارشکنی در اینجا به رمز و راز ایجاد کلون‌ها به‌عنوان اهداکننده عضو اشاره دارد. سرانجام اگرچه هیلشم می‌تواند منعکس‌کننده مدینه فاضله، یعنی سرزمینی رؤیایی و مکانی عالی برای دانش‌آموزانش، باشد، در حقیقت مدرسه هیلشم کابوس‌آبادی است برای همه دانش‌آموزانی که در آن زندگی می‌کنند؛ زیرا دانش‌آموزان (کلون‌ها) در اینجا پرورش یافته‌اند تا با اهدای اعضای حیاتی بدن خود به انسان‌ها خود را قربانی کنند. در این مقاله محقق سعی داشته است با استفاده از برخی از عناصر ساختارشکنی در رمان هرگز رهایم مکن نشان دهد که چگونه یک اثر ادبی با تئوری‌های مدرن پیوند می‌یابد.

کتاب‌نامه

ایشی گورو، کازوئو. (۲۰۰۵). هرگز رهایم مکن. ترجمه سهیل سمی. تهران: انتشارات ققنوس.

- Abrams, M. H. (2014). *A glossary of literary terms*. Belmont, CA: Wadsworth Publishing.
- Adishesiah, S. (2005). Utopian space in Caryl Churchill's history plays: Light shining in buckinghamshire and vinegar Tom. *Utopian Studies*, 16 (1), 3-26.
- Bressler, C. (2007). *Literary criticism: An introduction to theory and practice*. Upper Saddle River, New Jersey: Prentice-Hall.
- Culler, J. (1998). *On deconstruction: Theory and criticism after structuralism*. London, England: Routledge and Kegan Paul Ltd.
- Cummins, E. (2019). *Claude Levi-Strauss: Biography, theory & structuralism*. (Retrieved from <https://study.com/academy/lesson/claude-levi-strauss-biography-theory-structuralism.html>).
- Denham, R. D. (1975). Frye's theory of symbols. *Canadian Literature*, 66, 63-79.
- Derrida, J. (2002). Structure, sign and play in the discourse of the human sciences. *Writing and Différance*. London, England: Routledge and Kegan Paul Ltd.
- Eagleton, T. (2008). *Literary theory: An introduction*. Malden, USA: Blackwell Publishing.
- Frye, N. (2000). *Anatomy of criticism four essays*. New Jersey, USA: Princeton University Press.
- Guerin, W. L., Labor, E., Wilson, G. A., Morgan, L., Reesman, J. C Smith, A., & Willingham, J. R. (2010). *A handbook of critical approaches to literature*. Oxford, England: Oxford University Press.
- Ishiguro, K. (2005). *Never let me go*. New York: Knopf Doubleday Publishing Group.
- Leitch, V. B. T. (2001). *The norton anthology of theory and criticism*. New York, NY: Norton and company.
- Norris, C. (2002). *Deconstruction: Theory and practices*. New York, NY: Routledge.
- Royle, N. (2000). *Deconstruction: A user's guide*. London, England: Macmillan Press Ltd.
- Selden, R. (1993). *Reader's guide to contemporary literary theory* (3 ed.). Kentucky: Kentucky University Press.
- Tyson, L. (2006). *Critical theory today: A user friendly guide*. New York, London: Routledge.

درباره نویسنده

زهرا خزاعی راوری استادیار رشته زبان و ادبیات انگلیسی و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان است. علایق تحقیقاتی ایشان رمان قرن بیستم و ادبیات جهان می‌باشد.